

۲.۱. حکومت خودکامه و استبدادی

۳.۱. حکومت عادلانه با تقسیم قدرت به صورت ایالتی (فدرالی)

۲. حکومت ملوک الطوائفی

۳. حکومت به اصطلاح «کمونیستی» مزدک.

۱.۴. حکومت مطلقه شاه

۱.۱.۴. حکومت عادلانه خدا محور^{۱۶}

چهار شاه اساطیری، کیومرث، هوشنگ، تهمورث، و جم (کتاب‌های ۱ تا ۴)، بر جهان فرمان می‌راندند و از ایشان با عنایت «جهان کدخدای» یا «خدای جهان» یاد می‌شود و از کتاب چهارم به بعد با عناوینی مانند «شاه ایران زمین» (۴، ۱۹۶)، «شاهنشاه» (۵، ۴۵) یا «جهان شهریار» (۶، ۱۱۱۵). این چهار شهریار، مشروعیت حکومت خود را از خداوند دریافت کرده‌اند: یزدان یار و یاور آنان است و از طریق سروش با آنان ارتباط برقرار می‌کند؛ قدرت مذهبی و سیاسی در دست شاه است؛ شاه به فرمان یزدان حکومت می‌کند، در سرزمین خود عدالت را می‌گسترده و علیه بدی می‌جنگد. این چهار جهان کدخدای اساطیری بیش از هر چیز می‌کوشند که فرهنگ ابتدائی عصر حجر را ارتقاء بخشیده و همچون پیامبران، انسان را به سوی خدا و تمدن رهنمون کنند؛ فرایندی که بعد توسط چند شاه دیگر تداوم می‌یابد.

۲.۱.۴. حکومت خودکامه و استبدادی

در این نوع حکومت، میل و اراده شاه قانون است، وی خود را نه در مقابل خداوند مسئول می‌داند و نه در قبال زیردستانش. این شکل حکومتی در شاهنامه به چند صورت ارائه شده است: در بخش اساطیری، نمونه اول آن را در حکوت جبارانه و مستبدانه ضحاک می‌بینیم (کتاب ۵) که با ابلیس هم پیمان است و با کمک او پس از قتل پدر، ابتدا در گنگ دز هوخت (بیت المقدس) «۵، ۳۴۱ به بعد» قدرت را در دست می‌گیرد و سپس بر جهان حکومت می‌راند. نمونه دیگر را در پادشاهی افراسیاب، شاه توران، مشاهده می‌کنیم (کتاب‌های ۸ تا ۱۳) و در بخش نیمه تاریخی در پادشاهی استبدادی ارجاسپ، نواده افراسیاب (کتاب ۱۵). این دو با دیوان همدستند و جادوگر (۱۳، ۱۲۳، ۳ گ، ۲۱۲۳ و ۲۴۸۶: «جادو افراسیاب»؛ ۱۵، ۵۲۰: «جادو ارجاسپ»).

هر چند این سه حاکم مستبد به وساطت مشاوران نیک اندیشی که در اختیار دارند، گهگاهی در کشورشان عادلانه رفتار می‌کنند، اما خود شخصیتی متزلزل و ناپایدار دارند.^{۱۷} در این نوع حکومت، هرگونه مخالفت یا انتقاد خیر خواهانه‌ای علیه شاه مستبد با مجازات اعدام مواجه می‌شود: اغریث به بردارش افراسیاب به خاطر حکومت جبارانه و غیر عادلانه وی، هشدار می‌دهد. اما افراسیاب این هشدار را بی‌معنی می‌داند و اغریث را که همواره به او وفادار بوده، با دست خود می‌کشد. بنابراین جای تعجبی نیست که در این نوع حکومت، هیچ‌گونه قیامی از جانب مردم و یا خلع ید حاکم توسط بزرگان و مردم به چشم نمی‌خورد. هر سه شاه مستبد باید به وسیله یک قدرت خارجی، یعنی ایرانی برکنار گردند.^{۱۸}

در شاهنامه به انواع ضعیفتری از استبداد شاهی نیز برخورد می‌کنیم. از آن جمله شاهانی که معمولاً عادلانه فرمانروایی می‌کنند، اما گاه به گاه، راه خودکامگی در پیش می‌گیرند و جبارانه عمل می‌کنند. در این موارد، اغلب امکان خلع ید و یا اصلاح شاه بر اثر وساطت و خیر خواهی بزرگان و آزادگان وجود دارد (نک: الف ۲.۳). جم ابتدا کاملاً عادلانه و برای سعادت مردم حکومت می‌کرد، اما بعد خود را خدا دانست و مستبدانه رفتار کرد و سرانجام بر اثر طغیان مردم و لشکریان برکنار شد. مثال دیگر، شاهنشاهی کی‌کاووس است (کتاب ۱۲) که توسط دیو و ابلیس از راه راست منحرف شده، اما با وساطت سردار آزاده خود گودرز، توبه می‌کند و باز به راه راست برمی‌گردد، همین طور نوذر (کتاب ۸)، گشتاسپ (کتاب ۱۵)، نمونه‌های دیگر استبداد موقت را در حکومت بهمن (کتاب ۱۶)، و در بخش تاریخی شاهنامه در پادشاهی یزدگرد بزه کار (کتاب ۳۴)، قباد (کتاب ۴۰)، هرمزد نوشیروان (کتاب ۴۲) و شیروی (کتاب ۴۴) می‌بینیم.

۳.۱.۴. حکومت عادلانه «شاهنشاهی» با تقسیم قدرت به صورت ایالتی یا به اصطلاح «فدرالی»

در این نوع حکومت که شامل فرمانروایی بر ایران و چند کشور مجاور آن است، شاهنشاه در رأس هرم قدرت کشوری و ایالتی قرار دارد. شاهان ایالتی ایرانی و نیز متحدان غیر ایرانی شاه هر چند در حیطه حکومتی خود از نوعی خود مختاری و آزادی عمل برخوردارند، اما تحت فرمان شاهنشاه هستند. شاهان ایالتی اغلب ایرانی تبارند، مثل سام، زال یا رستم (شاه سیستان)، گودرز (شاه اصفهان)، گرگین (شاه خوزستان)،

مهراب (که از طرف پدر به ضحاک نسب می‌برد، در عهد منوچهر، شاه کابل، ولی تابع سام است). از طرف دیگر، شاهان چند کشور مجاور نیز متحد شاهنشاه ایران هستند، مثل رای، مهرج و شنگل (شاهان هند و نیز دیگر رایان هند)، سرو، نعمان و مندر (شاهان یمن)، ساوه (خاقان چین و چندین خاقان دیگر)، شاهان ارمنستان، ترکستان، هپتال و ندرتاً قیصر روم. اینان همگی، مادام که در کشورشان عادلانه حکومت می‌کنند، از خود مختاری برخوردارند، در غیر این صورت، شاهنشاه ایران به درخواست مردم آنجا، در حکومت ایالتی دخالت می‌کند، ولو با اعمال قدرت نظامی. شاهان ایالتی و متحدان غیر ایرانی، سالانه یا از روی رغبت هدایایی برای وی ارسال می‌دارند و یا بازرگارانند. در مواردی که ایجاب کند، با سپاهیان خود در خدمت شاهنشاه قرار می‌گیرند. ایشان در قبال تعهدات خود، از حمایت شاهنشاه ایران هر زمان که نیاز داشته باشند، برخوردار می‌گردند. مثلاً در ایام قحطی یا فاجعه‌های طبیعی و یا هنگامی که مورد تجاوز دشمن قرار گیرند. بعضی از شاهان ایالتی و پهلوانان ایرانی و همچنین شماری از موبدان و بخردان به عنوان مشاور به شاه خدمت می‌کنند و وی به آنها وظائفی در امور کشوری محول می‌کند. در این نوع حکومتی، بزرگان و آزادگان ایرانی از وظائف و حقوق خاصی برخوردارند (نک: الف: ۲.۳).

در بخش اساطیری شاهنامه، به جز مستبدانی چون ضحاک و افراسیاب، بقیه شاهان هر چند قدرت مرکزی را به طور مطلق در دست دارند، اما با داد و دهش حکومت می‌کنند. شاهنشاه معتقد به پروردگار است و اشاعه دین و گسترش عدالت، بخش مهمی از حکومت او را تشکیل می‌دهد، با این حال از زمان جم به بعد، موبدان تشکیلاتی مستقل از حکومت شاه دارند که در رأس آن موبد موبدان (و گاهی هم شاه) قرار دارد. در بخش نیمه تاریخی، گشتاسب و اسفندیار برای اشاعه دین زردشت، دست به جنگهای مذهبی زده و علیه مهرکیشان (آیین میتراپی) در ایران و توران می‌جنگند (کتاب ۱۵). در بخش تاریخی شاهنامه هم شماری از شاهان خود را حامی و پاسبان دین می‌دانند.

در شاهنامه این نوع حکومت، یعنی شاهنشاهی دیندار، بیشتر دیده می‌شود و فردوسی نمونه‌های متعددی از آن را نقل کرده است. مثلاً شاهنشاهی فریدون (کتاب ۶)، منوچهر (کتاب ۷)، نوذر (کتاب ۸)، زو (کتاب ۹)، گرشاسپ (کتاب ۱۰)، کیقباد (کتاب ۱۱)، کی‌کاوس (کتاب ۱۲)، کی‌خسرو (کتاب ۱۲)، لهراسپ (کتاب ۱۴)، گشتاسب

(کتاب ۱۵)، بهمن تا دارا (کتاب‌های ۱۶ تا ۱۹)، اردشیر بابکان (کتاب ۲۲) و اعقاب وی (کتاب‌های ۲۳ تا ۲۸)، شاپور ذوالاکتاف (کتاب ۲۹) و اعقاب او (کتاب‌های ۳۰ تا ۳۳)، بهرام گورو فرزندان و نواده‌های او (کتاب‌های ۳۵ تا ۳۹) انوشیروان (کتاب ۴۱) و با دینداری محدودتری، پادشاهی بقیه شاهان ساسانی (کتاب‌های ۴۲ تا ۵۰).

۲.۴. حکومت ملوک الطوائف

برخلاف صور حکومتی ذکر شده که اعمال قدرت از مرکز صورت می‌گیرد، در حکومت اشکانیان این مرکزیت وجود نداشت و حکومت فقط ایالتی و طایفه‌ای بود، یعنی «ملوک الطوائفی» روایت شاهنامه در خصوص تعداد این «طوائف» و شکل حکومتی هر منطقه بسیار کوتاه است: ۱۵ بیت از ۲۰ بیت (۲۱، ۴۲ تا ۶۱). فردوسی درباره اشکانیان چیزی بیش از چند نام پیدا نکرده بوده است:

۲۶. ۶۱: از ایشان به جز نام نشنیده‌ام
نه در نامه خسروان دیده‌ام
فقط روایت مربوط به اردوان حاکم شیراز و اصفهان و نیز داستان فرماندارش بابک در فارس مشروح تر نقل شده است، جمعاً ۳۷۱ بیت (۲۱، ۵۹ تا ۴۳۰). بر پایه این دو روایت می‌توان استنتاج کرد که در هر یک از این ایالت‌ها، گونه‌ای حکومت شاه محور رایج بوده است که می‌توان آن را نمونه کوچکی از حکومت پادشاهی با تقسیم قدرت به صورت شهری قلمداد کرد.

۳.۴. حکومت به اصطلاح «کمونیستی» مزدک

در شاهنامه، در مقابل انواع حکومتی که قبلاً عنوان گردید، تنها یک مدل مینیاتوری از حکومت به اصطلاح «کمونیستی» به سبک مزدک قرار داده شده است. فردوسی هر چند داستان مزدک و طریقت وی را در عهد پادشاهی قباد آورده (۴۰، ۲۰۹ به بعد)، ولی نتایج فاجعه بار یک چنین «اجتماع بی طبقه» را نه در زمان قباد نشان داده است و نه در دوران انوشیروان (کتاب ۴۰ و ۴۱)، بلکه پیش از آنها، یعنی در کتاب بهرام گور (۳۵۴ ب، ۴۵۰ تا ۴۵۰) و آن هم بر مبنای تشکیلات اداری یک روستا آورده. بی آنکه به مزدک و آیین او اشاره‌ای بکند. خلاصه داستان چنین است: بهرام ضمن گردش به دور کشورش برای تنبیه اهالی یک روستای آباد که در رفاه کامل به سر می‌برند و (شاید به همین دلیل) به شاه، توجه لازم را معطوف نداشته‌اند، به توصیه یکی از مشاورانش دستور می‌دهد که نظام اداری روستا را تغییر دهند. بر اساس این فرمان که در آغاز همه

را شاد می‌سازد، اهالی روستا از هر نظر برابر اعلام می‌گردند (حال چه جوان یا پیر، دانا یا نادان)، و نیز مالکیت خصوصی، ازدواج و هر گونه برتری فردی و اجتماعی و صلاحیت بیشتر و حتی مشروعیت اداری کدخدا از میان برداشته می‌شود. نتایج این نظام جدید در روستا فاجعه‌انگیز است: هرج و مرج، دزدی و قتل. دیری نمی‌پاید که روستا به دست اهالیش ویران گردیده و از سکنه خالی می‌شود. بدین ترتیب، مجازات شاهانه تحقق می‌یابد. واضح است که فردوسی این نوع نظام اداری و اجتماعی را مطلقاً مردود می‌داند.

(ب) مشروعیت حکومت

۱. به استثناء مدل به اصطلاح «کمونیستی» مزدک، که هر نوع حکومت شاهی را رد می‌کند، مشروعیت سه نوع دیگر عمدتاً بر اساس همان معیار اولیه که قبلاً ذکر شد، تبیین شده است (۱.۱.۴، ۳.۱.۴ و ۲.۴)، یعنی بر اساس «مایه بیشتر در بین برتران». شرایط تعلق به گروه «برتران» یعنی بزرگان و آزادگان قبلاً عنوان شد. اما «پایه» یا «مایه بیشتر» بر اساس یک یا چند معیار کیفی تبیین می‌شود که ذیلاً ویژگی‌های هر یک به ترتیب ذکر می‌گردد:

۲. فرّ

۳. آموزش و دانش (رای و خرد)

۴. افسون و جادو

۱. فرّ (در فرس باستان: فرّنه، به زبان اوستایی: خورنَه)^{۱۹}

فردوسی در شاهنامه بین سه نوع فرّ تمایز قائل است که هر یک می‌تواند به تنهایی یا با هم موجب تقویت ادعای حکومت یا باعث مشروعیت آن گردد، بدین ترتیب:

(۱) فرّ کیانی / فرّ شاهی / فرّ شاهنشاهی

(۲) فرّ ایزدی

(۳) فرّ موبدان

۱.۱. فرّ شاهی

نسب شاهی داشتن یا اصل موروثی بودن پادشاهی در سنت حکومتی ایران قبل از

اسلام - و به همین ترتیب در روایت شاهنامه - نقش محوری دارد. شاهزادگانی که با استناد به «فرّ شاهی» مدّعی حکومت می‌گردند، این ادّعی خود را یا بر این پایه استوار می‌کنند که فرزند ارشد شاه و یا از نسل یک شاه هستند و بنابراین حکومت را به ارث می‌برند. حتی حکام مستبدی مثل ضحاک و افراسیاب، مشروعیت پادشاهی خود را اولاً بر اساس نسب شاهی خود توجیه می‌کنند و ثانیاً با اعمال زور و ایجاد خفقان در جامعه، حکومت را به دست می‌گیرند.

۱.۱.۱. فرّ شاهی به مفهوم موروثی بودن حکومت، شامل حال کلیّه شاهزادگان شده و در واقع تعلق شاهزاده را به گروه بزرگان تضمین می‌کند، ولی به تنهایی نمی‌تواند شرط کافی برای مقبولیت ادّعی شاهی باشد.^{۲۰} مثلاً ماجرای سلم و تور که اولی بر پسر ارشد بودن خود تکیه می‌کند و دیگری خود را به دلیل برتری در رزم‌آوری لایق ولیعهدی می‌داند، اما پدرشان فریدون، انتخاب بر پایه اصل جامع الحاظ بودن صلاحیت را مَرَجَح دانسته و بر ولیعهدی ایرج رای می‌دهد که صلاحیتش از هر لحاظ بیشتر است. لزوم صلاحیت بیشتر در مورد جانشینی نوذر نیز مطرح می‌شود: بزرگان، ادّعی طوس و گستهم، فرزندان نوذر، را با آنکه از فرّ شاهی بر خوردارند، به دلیل عدم کفایت صلاحیتشان رد می‌کنند و زو طهماسب را که نسبش به فریدون می‌کشد، به شاهی بر می‌گزینند، چون مضاف بر فرّ شاهی «زور کیان داشت و فرهنگ گو». زال آزاده در جمع بزرگان، دلائل مربوط به ردّ ادّعی طوس و گستهم و نیز معیارهای انتخاب شاه نورا به این شرح بیان می‌دارد (کتاب زو):

۹، ۴ بیايد یکی شاه خسرو نژاد که دارد گذشته سخنها بیايد
[...]

۶ اگر داری طوس و گستهم فر سپاه است و گردان بسیار مر
۷ هر آن نامور کو نباشدش رای به تخت بزرگی نباشد سزای
۸ نزیبید بریشان همی تاج و تخت بیايد یکی شاه پیروز بخت
۹ که باشد بدو فرّه ایزدی بستابد ز گفتار او بخردی
۱۰ ز تخم فریدون بجستند چند یکی شاه، زیبایِ تخت بلند

مثال‌های دیگر: بزرگان و لشکریان برای جانشینی گرشاسپ زو که فرزند پسر ندارد، بار دیگر در خلأ قدرتی که به این علّت به وجود آمده، کیقباد را که از نژاد فریدون است، می‌جویند و تخت شاهی را بدو می‌سپارند (۱۰، ۱۵۴ به بعد). در دوران حکومت

قباد ساسانی که از روی حسادت و ترس، سردار توانمند و استاندار وجیه المله و وفادار خود سوفرای را ناجوانمردانه دستگیر و به قتل رسانده است، مردم غمگین و خشمناک می‌شوند و علیه قباد قیام می‌کنند (۴۰، ۱۰۵ تا ۱۲۲؛ نک: ۴۲، ۱۶۵۹ تا ۱۶۶۲)

۴۰، ۱۱۴ بر آشفت ایران و برخاست گرد همی هر کسی کرد ساز نبرد سپس لشکریان، با نادیده گرفتن فرّ شاهی قباد، او را به زنجیر می‌کشند و برادرش جاماسپ را به شاهی برمی‌گزینند:

۴۰، ۱۲۰ که کهتر برادر بد و سرفراز قبادش همی پروریده بناز
 ۱۲۱ ورا برگزیدند و بنشانند به شاهی بر او آفرین خواندند
 ۱۲۲ به آهن بستند پیای قباد ز فرّ و نژادش نکردند یاد

بنابراین، فرّ شاهی به تنهایی برای مشروعیت حکومت، کافی نیست.

۲.۱.۱. در چهارچوب اصل موروثی بودن حکومت، تملک اسباب و نمادهای قدرت شاهی در تأکید ادعای حکوت نقش مهمی ایفا می‌کند.^{۲۱} این نمادهای شاهی، نه تنها موجب تقویت مشروعیت حکومت می‌گردد، بلکه یکی یا تعدادی از آنها می‌تواند این مشروعیت را پایه‌گذاری کند (نک: ۱۰، ۲۶۶ به بعد ۱۲، ۱۲ به بعد). مهمترین این اسباب و نمادها عبارتند از: تخت شاهی، تاج، انگشتری و مهر (۶، ۳۰۰، ۱۱۲۱ به بعد)، درفش فریدون (۷، ۱۱۶۶ به بعد) یا درفش کاویانی، گرز فریدون (گرزه گاو سر ۲، ۵، ۸۳ به بعد؛ ۷، ۱۱۶۵) و گنج.

در کنار دارا بودن فرّ شاهی و اسباب و نمادهای شاهی، احراز حکومت به فرمان یزدان، یعنی داشتن فرّ ایزدی، در مشروعیت حکومت، نقش تعیین کننده دارد:

۲.۱. فرّ ایزدی

۱.۲.۱. همانطور که گرگوران در پژوهش خود در مورد «مشروعیت مذهبی حکومت شاهان هخامنشی» عنوان کرده، حکومت بر اساس فرمان اهورا مزدا، از زمان داریوش بزرگ به بعد، یکی از مهمترین منشورهای حکومتی ایران باستان بوده است.^{۲۲} بازتاب ادبی این مطلب را در بخش اساطیری شاهنامه به صورت «فرّ ایزدی» مشاهده می‌کنیم، مثلاً در داستان هوشنگ:

۲، ۵ به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بسته کمر
 در بخش اساطیری، چندین شاه به فرمان یزدان حکومت می‌کنند و همین امر موجب

«تابش نور ایزدی» از چهره آنان می‌گردد که در عین حال، دال بر مشروعیت حکومتشان نیز هست (نک: الف ۱.۱.۴ حکومت عادلانه خدا محور). شرایطی که موجب دریافت فرّ ایزدی می‌شود، عبارت است از: ایمان به یزدان نیک و ستایش او (دینداری) مبارزه علیه بدی (ظلم و استبداد)

پای بندی به اصل دادگری و نیکی و حکومت بر پایه عدالت اجتماعی (داد و دهش) کیومرث، اولین شهریار جهان، فقط از فرّ ایزدی برخوردار است، هوشنگ، جم و منوچهر به هنگام به دست گرفتن قدرت، هم دارای فرّ شاهی و هم فرّ ایزدی هستند. تهمورث و فریدون، که از فرّ شاهی برخوردارند، فرّ ایزدی را در حین حکومت دریافت می‌کنند. تهمورث آن را پس از گذراندن یک دوره زهد و سلوک و تزکیه کامل نفس، کسب می‌کند:

۳، ۲۶ چنان شاه پالوده گشت از بدی که تایید از او فرّه ایزدی و فریدون به خاطر حکومت عادلانه‌اش. شاپور ذوالاکتاف، شاه ساسانی، هر چند از فرّ ایزدی برخوردار نیست، اما به هنگام احراز حکومت، آنچنان فرّی از او می‌تابد که گویی فرّ ایزدی است:

۲۹، ۱۰ تو گفתי همی فرّه ایزدی است بر او سایه رایت و بخردی است فرّ ایزدی می‌تواند بر اثر استبداد و یا حکومت غیر عادلانه خاموش و تیره گردد، مثلاً در مورد جم:

۴، ۱۸۷ از آن پس برآمد ز ایران خروش پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش ...

۱۹۰ بر او تیره شد فرّه ایزدی به کژی گرایید و نابخردی ۲.۲.۱. جالب اینکه در شاهنامه در مقابل فرّ ایزدی، ضدّ آن نیز ارائه شده است، یعنی نشان پلیدی و خباثت در چهره یا بر اعضای بدن شاه بیدادگر. این خصلت را در شاهانی می‌بینیم که با اهریمن همدستند. در میان شاهان اساطیری که حکومتی مستبدانه و جبارانه دارند، شاهانی داریم مانند ضحاک ماردوش و افراسیاب هولناک. فردوسی در مقابل این چهره‌های خبیث، چهره شاهان اساطیری را که از پرتو فرّ ایزدی برخوردارند، به خورشید تابان و یا زیبایی ماه تابنده تشبیه می‌کند، مثل کیقباد که چهره‌اش مانند ماه تابان است و همینطور شاهانی که از نسل او هستند (۱۰، ۱۸۲؛ ۱۳، ۳۳۴ به بعد). بدین

ترتیب، فرّ ایزدی از بُعد زیباشناختی نیز برخوردار است. فردوسی در مورد کیومرث چنین می‌گوید:

۱، ۱۲ به گیتی درون شاه سی سال بود به خوبی چو خورشید، برگاه بود
و همینطور درباره جم:
۴، ۵۱ چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا
حکام مستبد (نک: الف ۲.۱.۴). فاقد پرتو زیبا یا پرتو نیک هستند که خاص شاهان
با داد و دهش است (نک: الف ۱.۱.۴ و ۳.۱.۴). اما همانطور که گفته شد، زیبایی شاه
دادگر به محض آنکه از راه راست منحرف گردد و بداندیشی را در پیش گیرد و یا به
دروغ متوسل شود، به تیرگی می‌گراید (۴، ۵۱)؛ این را از زبان شاپور اردشیر بشنویم:
۲۲، ۵۷۴ رخ پادشا تیره دارد دروغ بد اندیش هرگز نگیرد فروغ
(بگذریم از اینکه سعدی بدی را ذاتی و موروثی می‌داند: پرتو نیکان نگیرد آن که
بنیادش بد است).

۳.۲.۱. بنا به شواهد متعددی که در شاهنامه آمده است، فردوسی برای یزدان پرستی
شاه ارزش بسیار قائل شده، زیرا به عقیده وی از راه دینداری است که می‌توان به عدالت
اجتماعی برای همگان رسید:

۲۲، ۵۶۹ چه گفت آن سخن گوی با آفرین

که چون بنگری مغز داد است دین

چه در روایت شاهنامه و چه از دیدگاه فردوسی، معیار «عدالت اجتماعی» (داد و
دهش) در رابطه با «فرّ شاهی» و «فرّ ایزدی» در سه بُعد نقش محوری می‌یابد: یک
نقش محوری در سه بعد پیدا می‌کند، یعنی بعد سیاسی، اخلاقی و زیباشناختی. فردوسی
از حکومتی که بر پایه عدالت اجتماعی یا به عبارت وی بر پایه «داد و دهش» استوار
است، ستایش می‌کند و از نظر او فقط شاه دادگر، زیبای تخت بلند و در خور تاج و گاه
است (۹، ۱۰).^{۲۳}

۴.۲.۱. مشروعیت حکومت به شاهانی که به هنگام احراز حکومت، دارای فرّ ایزدی
هستند، از قبل عطا شده است. در موارد دیگر، فرّ ایزدی به شاهی عطا می‌شود که دیندار
و عادل بوده، به داد و دهش پرداخته و عدالت اجتماعی را برقرار کرده باشد. «دینداری
و عدالت» در شاهنامه نه تنها زیر بنای مشروعیت پادشاهی خدا محور و شاهنشاهی
عادلانه فدرالی را تشکیل داده، بلکه خود محور اصلی این نوع حکومت است: مثلاً

پادشاهی جم (۴، ۴ به بعد)، فریدون (۶، ۴ به بعد و ۳۶ به بعد)، منوچهر (۷، ۹ به بعد و ۱۶ به بعد)، زو (۹، ۱۹ به بعد)، کی قباد (۱۱، ۲۰۹ به بعد)، کی خسرو (۱۳، ۲۱ به بعد)، گشتاسپ (۱۵، ۲۵ به بعد)، اسکندر (۲۰، ۳۲ به بعد)، اردشیر بابکان (۲۲، ۵ به بعد)، شاپور اردشیر (۲۲، ۸ به بعد)، اورمزد شاپور (۲۳، ۵ به بعد) و اعقاب او، شاپور ذوالاکتاف (۲۹، ۱۰ و ۶۴۱ به بعد)، انوشیروان و دیگران. فردوسی از شاهان عادل به نیکی یاد می‌کند و آنان را «شاه با داد و یزدانپرست»، «شاه با داد و دهش» یا «شاه با داد و بخشش» و نیز «شاه با داد و آرام» می‌خواند.

۵.۲.۱. آین آخرین عنوان، یعنی شاه با «داد و آرام» جنبه‌های مهم دیگری را نیز در بر می‌گیرد: «ایمنی»، «آرامش (صلح)» و «شادی». شاه دادگستر به همان اندازه که به عدالت اجتماعی توجه دارد، باید «امنیّت»، «آرامش» و «خوشی» را برای همه افراد جامعه تضمین کند. فردوسی به کزّات به این جنبه‌ها اشاره می‌کند، مثلاً در گزارش اردشیر بابکان به بزرگان کشورش:

۲۲، ۴۵۷ شما را خوشی جستم و ایمنی نهان کردن کیش آهرمنی
(مقایسه شود با ۲۲، ۵ به بعد)

۲۲، ۵۶۷ اگر پادشاه، از گنج آورد تن زبردستان به رنج آورد
۵۷۷ کجا گنج دهقان بود، گنج او و گر چند بر کوشش رنج او
۵۷۸ نگهبان بود شاه گنج ورا به بر آورد نیز رنج ورا

۳.۱. فرّ موبدی

۱.۳.۱. دین در عهد اوّلین چهار شاه اساطیری، هنوز سازمان و تشکیلاتی ندارد. این چهار شاه، زبردستان خود را همچون پیامبران به یزدانپرستی رهنمون می‌سازند. مراحل بعد از لحاظ تاریخ تکوین ادیان اهمیّت دارد. جم به هنگام بر تخت نشستن، خود را نه تنها پادشاه جهان، بلکه موبد نیز می‌نامد:

۴، ۳ کمر بست با فرّ شاهنشهی جهان سر به سر گشت او را رهی
۶ منم گفتم، با فرّ ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
منوچهر از هر سه فرّ برخوردار است. وقتی قدرت را در دست می‌گیرد، می‌گوید:
۷، ۷ همم دین و هم فرّ ایزدی است همم بخت نیکی و دست بدی است
و بزرگان کشور، حکومت جهانی وی را با کلمات زیر به رسمیت می‌شناسند:

۷، ۲۸ ترا باد جاوید تخت ردان همان تاج و هم فره موبدان
 فره موبدی، هر چند خود تعیین کننده مشروعیت حکومت نیست، اما - همانند فره
 شاهی - موجب تقویت آن می‌گردد. هر چند دینداری یک شاه الزاماً موجب اعطای فره
 ایزدی بدو نیست، اما موجب مقبولیتش در جامعه می‌گردد. در شاهنامه شاهان بسیاری
 حکومت خود را بر پایه دینداری و دین گستری استوار کرده‌اند، مثل کیومرث،
 هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، منوچهر، کیخسرو، لهراسپ، گشتاسپ، داراب،
 اردشیر بابکان، شاپور، اورمزد، بهرام اورمزد، شاپور دوالاکتاف، انوشیروان و چند تن
 دیگر.

۲.۳.۱. نقش پیامبرانه شاه آن طور که در عهد اولین چهار شاه اساطیری به چشم
 می‌خورد، در واقع با حکومت ضحاک دگرگون می‌شود. او با ابلیس هم پیمان است و
 خود را مقید به دین ایزدی نمی‌داند (مقایسه شود ۵، ۴۲). لذا نقش رهبری مذهبی که در
 کتاب چهارم در دست موبدان و جم قرار داشت، از کتاب ضحاک به بعد عملاً به موبدان
 تفویض گردیده است.^{۲۴} با جدایی دین از حکومت، دین از تشکیلات خاص خود
 برخوردار می‌شود و این امر تا پایان شاهنامه یا برجا می‌ماند.

جدایی دین از حکومت در واقع، یکی از ویژگیهای حکومت شاهنشاهی فدرال
 است (الف ۳.۱.۴). اینکه گاهی یک شاه که دینداری و عدالت را محور برنامه حکومت
 خود قرار داده است، خود در رأس هرم مذهبی قرار می‌گیرد، به منزله تداخل تشکیلات
 دینی و حکومتی نیست. جم، فریدون، منوچهر، گشتاسپ و یا اردشیر بابکان با دین
 گستری خود در واقع از رسالت موبدان حمایت می‌کنند.^{۲۵} اینان و نیز بقیه شاهان اغلب
 از موبدان خود راهنماییهای اخلاقی و سیاسی لازم را دریافت می‌کنند، به خصوص در
 بخش تاریخی شاهنامه، مثل شاپور اردشیر (۲۲، ۲۶)، بهرام بهرام (۲۵، ۴ به بعد)، شاپور
 دوالاکتاف (۲۹، ۱۰ به بعد و ۵۹۲ به بعد)، قباد و نوشیروان (۴۰، ۳۳۳) و تعدادی دیگر.
 فردوسی، موضوع جدایی دین از حکومت را در نصایح اردشیر بابکان به پسرش
 شاپور به روشنی بیان، ولی تأکید می‌کند که دین و حکومت باید همچون دو برادر نسبت
 به یکدیگر نقش حمایت کننده داشته باشند:

۲۲، ۵۵۹ چو بر دین کند شهریار آفرین برادر شود پادشاهی و دین
 ۵۶۰ نه بی تخت شاهی بود دین به پای نه بی دین بود شهریار به جای
 ۵۶۱ دو بنیاد یک بر دگر بافته بر آورده پیش خرد تافته

۵۶۲ نه از پادشا بی نیاز است دین نه بی دین بود شاه را آفرین
۵۶۳ چنین پاسبانان یکدیگرند تو گویی که در زیر یک چادرند
۵۶۴ نه آن زین، نه این زان بود بی نیاز دو انباز دیدیم‌شان نیکساز

۲. آموزش و دانش (رای و خرد)

۱.۲. در آیین حکومتی ایران، به ویژه در دو نوع حکومت عادلانه (الف ۱.۱.۴ و ۳.۱.۴)، «خرد و رای» از اهمیت بسیاری برخوردار است. لذا آموزش شاه و مردم برای کسب دانش و هنر و اصولاً بخردی، نوعی ضرورت یا وظیفه فردی و جمعی تلقی می‌گردد.^{۲۶} نظر فردوسی نیز چنین است. وی مثال‌های متعددی دال بر این ضرورت ارائه داده است. آموزش نه تنها برای قشر درباری که در هر حال از امتیازات مادی فراوانی بهره‌مند است، بلکه برای تمام اقشار جامعه از پیر و جوان، ضروری اعلام گردیده است. اندرز اردشیر بابکان به مردم شاهد این مطلب است:

۴۶۸، ۲۲ دگر آنکه دانش مگیرید خوار اگر زبردستید، اگر شهریار
[...]

۴۸۷ زمانی میاسای از آموختن اگر جان همی خواهی افروختن
و یا از زبان شاپور ذوالاکتاف:
۶۴۷، ۲۹ ببايد خرد شاه را ناگزیر هم آموزش مرد برنا و پیر

۲.۲. آموزش لازم برای شاه

در آموزش شاهزاده یا شاه به این امر کاملاً توجه می‌شود که با دانش زمان خود مجهز و از خرد و رای برخوردار شود و بر سنن و تاریخ گذشته ایران نیز به خوبی آگاهی داشته باشد، موضوعی که فردوسی اغلب بدان اشاره می‌کند، مثلاً در کتاب زو:

۶، ۹ ببايد یکی شاه خسرو نژاد که دارد گذشته سخن‌ها به یاد

به روایت شاهنامه، آموزش شاه در سطوح مختلفی انجام می‌شود. فردوسی، همانطور که قبلاً ذکر شد، بالاترین ملاک مشروعیت حکومت را در «برتری» و «صلاحیت بیشتر» می‌داند، لذا به آموزش همه جانبه شاه با نظری بسیار مثبت نگاه می‌کند. فقط اولین شاه اساطیری است که در پرتو فرآیند ایزدی از حکمت و فرهیختگی پیامبر گونه‌ای برخوردار است، بقیه شاهان باید صلاحیت رهبری و برتری سیاسی و

نظامی خود را از طریق آموزش کسب کرده باشند، به عبارت دیگر: فقط از طریق آموزش همه جانبه و مخصوص رتبه شاهی است که می‌توان برتری اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و نظامی را احراز کرده و برای حکومت یک برنامه منسجم را ارائه داد. قیل از پرداختن به این موارد، به یک جنبه مهم دیگر از آموزش شاهی توجه می‌کنیم، که شامل تربیت شاه در دوران کودکی و نوجوانی است:

۱.۲.۲. تربیت

شاه باید آیین‌های حکومت، وظائف و تشریفات درباری و همچنین مهارت و کارآمدی در امور اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و نظامی را در سنین کودکی و نوجوانی، هم در خانواده و هم نزد بهترین آموزگاران جامعه فراگیرد. در شاهنامه نقش آموزگاران و به ویژه نقش پدر به عنوان مربی و تربیت کننده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. کیومرث راه و روش حکومت را خود به نوه‌اش هوشنگ می‌آموزد و او را آماده جانشینی خود می‌کند (۱، ۵۶ تا ۶۱)؛ تهمورث به وسیله دستورش «شیداسپ» آموزش می‌بیند (۳، ۲۵). فریدون شخصاً سه پسرش را که از تربیتی کامل بهرمنند شده‌اند، به آزمون می‌کشد و سرانجام ایرج را که از هر نظر دارای صلاحیت بیشتری است، به جانشینی خود بر می‌گزیند (۶، ۲۰۲ تا ۳۲۰). پس از قتل ایرج به دست برادرانش، فریدون نوه خود منوچهر را برای جانشینی تربیت می‌کند و آموزشهای لازم را به او می‌دهد و پس از آنکه بر دو عموی بدگوش پیروز می‌گردد، تخت شاهی را به او واگذار می‌کند (۶، ۶۲۰ به بعد، ۱۱۲۵ به بعد)؛ رستم منش پهلوانی و آزادگی، آیین بار و نیز فنون رزم و بزم را به شاهزاده سیاوش همچون فرزند خود می‌آموزد (۵۱۲، ۸۱ تا ۹۵). اردشیر بابکان بهترین آموزش را هم نزد نیا و هم پیش آموزگارانش فرامی‌گیرد (۲۰، ۱۱۷ به بعد).

فردوسی، مثال‌های بارزی در مورد اینکه ممکن است هر پدری صلاحیت تربیت فرزندش را نداشته باشد، نیز ارائه داده است: به خواسته بزرگان کشور، شاهزاده جوان بهرام گور را برای آنکه خوی بد و مستبدانه پدرش یزدگرد بزه‌کار را تجربه نکند و سرمشق خود قرار ندهد، از خانه پدری دور می‌کنند و برای تربیت به مُنذر، شاه یمن می‌سپارند (۳۴، ۴۵ تا ۲۲۸).

به سبب اهمیت بسیاری که امر آموزش و پرورش برای شاهان دارد، فردوسی،

برنامهٔ تعلیم و تربیتی را که منذر برای بهرام گور در نظر گرفته است، مشروحاً نقل می‌کند (۸۰ بیت). برنامهٔ تربیتی و آموزشی که در چندین سال توسط هیأتی بین‌المللی که شامل دایگان و مربیان و آموزگاران برگزیده از کشورهای مختلف است، در برگیرندهٔ تقریباً تمام مراحل رشد بدنی و معنوی شاهزاده و نیز همهٔ بخشهای علوم، هنر و مهارتهای آن روزگار، حتی آموزش زبانهای خارجی و نیز آموختن راه و رسم زناشویی و کنیزپروری (۳۴، ۸۷ تا ۱۶۷).

قباد برای تربیت پسرش انوشیروان، او را به فرهنگیان می‌سپارد:

۱۹۸، ۴۰ برین گونه تا گشت کسری بزرگ

یکی کودکی شد دلیر و سترگ

۱۹۹ به فرهنگیان داد فرزند را

چنان تازه شاخ برومند را

به طور کلی، مهمترین مواد آموزش ویژهٔ شاه، عبارتند از: مراسم و آیین‌های درباری؛ سنن و آیین‌های ملی و مذهبی؛ لشکر آرایی و فنون رزم‌آوری و شهبواری، کین‌آوری و مبارزهٔ تن به تن و پهلوانی در جنگ (من جمله جنگ علیه اژدها، شیر و مانند آن)؛ مراسم جشن و شادی در آیین‌های ملی و دیگر مناسبت‌ها؛ مراسم سوگ؛ دانش و فن‌آوری؛ حکمت، تاریخ، طب، ستاره‌شناسی و دیگر زمینه‌های دانشمندی؛ هنرها؛ سوارکاری، شکار؛ ورزش؛ چوگان، تیرزنی؛ افسون و غیره. تسلط بر این مواد و نیز آگاهی‌های حاصله از تجربیات فردی و دانش تاریخی، ضامن برتری شاه و مشروعیت حکومت وی خواهد شد.^{۲۷}

بخش مهمی از تعلیم و تربیت شاهی به کسب برتری در امور کشوری و نظامی تخصیص دارد، که اینک بدان می‌پردازیم:

۲.۲.۲ برتری سیاسی و نظامی

شاهانی که دارای چنین خصلتی هستند، در شاهنامه از ارج فراوانی برخوردارند. شرح آبادانی‌ها، اندرزها و آموزش‌هایی که به زیردستان خویش می‌دهند و نیز شرح لشکرکشی‌های موفقیت‌آمیزشان، بخش‌های وسیعی از متن را به خود اختصاص می‌دهد. در بخش اساطیری هر چند کارکردها و جنگ‌آوری اولین چهار شاه اساطیری به طور خلاصه بازگو می‌شود، اما کارنامهٔ شاهنشاهانی مانند فریدون، منوچهر،

کی کاوس، کی خسرو، و در بخش نیمه تاریخی، پادشاهی بهمن، و در بخش تاریخی، داستان اسکندر و اردشیر بابکان، شاپور ذوالکُتاف، بهرام گور، نوشیروان و شماری دیگر بسیار مشروح است. همچنین، کارنامه پهلوانان و قهرمانان اصلی شاهنامه مفضلاً و با جزئیات فراوان نقل گردیده است. به طور مثال: قهرمانیهای سام، زال، قارن، به خصوص رستم، و رزم آوریهای گودرز، گیو، بهرام چوبین، یا دلاوریهای شاهزادگانی مثل طوس، گسته، فربرز، اسفندیار.

فردوسی با توجه به اهمیتی که صلاحیت سیاسی و برتری نظامی یک شاه در حکومت دارد، به طور نمونه جزئیات بسیاری از زندگی خصوصی و نحوه حکومتی کاووس را در زمینه‌های متفاوتی نقل کرده و نشان می‌دهد که حکومت شاهانی مانند کاووس که از صلاحیت سیاسی و نظامی کمتر برخوردارند، چه فجایعی را برای مملکت به بار می‌آورد. فردوسی به کرات نشان می‌دهد که کاووس، شاهی دمدمی مزاج، از لحاظ رهبری کشور، چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی، بی‌لیاقت و ضعیف و ناتوان است (مثلاً جنگ مازندران، جنگ هاماوران، حمله سهراب)، تا حدی که بزرگان کشورش حتی او را «دیوانه» می‌خوانند: کاووس بر رستم خشم می‌آورد و او از کاووس می‌رنجد. بزرگان از گودرز می‌خواهند که بین این دو میانجی‌گری کند و به او می‌گویند:

۱۲ ت، ۵۴۷ به نزدیک این شاه دیوانه شو

وزین در سخن یاد کن نو به نو

سپس گودرز می‌کوشد رستم را با این سخنان آرام کند:

۱۲ ت، ۵۸۳ تو دانی که کاووس را مغز نیست

به تندی، سخن گفتنش نغز نیست

حتی سهراب ۱۴ ساله کاووس را متهم به عدم صلاحیت نظامی می‌کند و می‌گوید:

۱۲ ت، ۸۶۶ چرا کرده‌ای نام کاووس کی

که در جنگ شیران نداری تو پی

از دیدگاه فردوسی، ارائه یک برنامه حکومتی منسجم، نشانه‌ای از صلاحیت یک

شاه برای احراز قدرت است.

۳.۲.۲. برنامه حکومتی

در شاهنامه بسیاری از شاهان به مناسبت احراز قدرت به بزرگان کشور بار داده، طی

مراسمی بر تخت می‌نشینند، به دست خود تاج‌گذاری می‌کنند و ضمن آن اغلب برنامه حکومتی خود را ارائه می‌دهند. بزرگان کشور هم متعاقباً و متقابلاً حکومت شاه جدید را با آفرین‌گویی به رسمیت می‌شناسند: «بزرگان بر او آفرین خواندند» (۹، ۱۵ به بعد؛ مقایسه شود با ۷، ۴ تا ۲۶، ۱۳، ۱۹ به بعد). این مراسم که در جمع میهان (و گاهی هم کِهان) برپا می‌شود، اغلب جنبه آیینی دارد.

در برنامه حکومتی شاهان اساطیری که دارای فرّ ایزدی هستند، آبادانی جهان جای ویژه‌ای دارد. در برنامه حکومتی اکثر شاهانی که پس از ضحاک به قدرت می‌رسند، نیز تعهد راسخ بر عدالت گستری و پافشاری در مبارزه علیه بدی گنجانده شده است. فردوسی که مراسم احراز قدرت و ارائه برنامه حکومت شاهان را اغلب در اوّل هر کتاب منعکس کرده،^{۲۸} ضمن نقل روایت، با نهایت دقت مراقب است که آیا شاه آنچه را که به هنگام تاجگذاری به مردم قول داده، به مرحله عمل درآورده و با داد و دهش حکومت کرده است یا نه. وی شاهانی را که فاقد برنامه حکومتی هستند، آلت دست درباریان و یا لشکریان قلمداد می‌کند: مثل نوذر، قباد، کی کاووس، یزدگرد بزهکار، یزدگرد نوشیروان، خسرو پرویز، شیروی و چند تن دیگر.

یکی دیگر از جنبه‌های برتری سیاسی و نظامی و مشروعیت شاه، که از طریق آموزش کسب می‌شود، دارا بودن قوای فوق طبیعی است. اما فردوسی در شاهنامه بیان نمی‌کند که این قابلیت چگونه کسب می‌شود.

۳. افسون و جادو

۱.۳. اکثر شاهانی که فرّ ایزدی دارند، از نیروی افسون نیز برخوردارند و از آن در مبارزه علیه بدی و نیروهای اهریمنی استفاده می‌کنند. این نوع افسون، دانش فنی شاه را نیز دربر می‌گیرد (به قول آلمانی زبان‌ها: افسون سفید در مقابل افسون سیاه). هوشنگ به افسون، آهن را از سنگ استخراج می‌کند (۲، ۲۰ به بعد). تهمورث با افسون، اهریمن و دیوان را مهار می‌کند، از اهریمن سواری می‌گیرد و از دیوان کار می‌کشد و خط می‌آموزد (۳، ۲۷ به بعد). فریدون برای آهنگران گرزّه گاو سر را طرّاحی می‌کند (۵، ۲۸۶ به بعد) و نقشه برادرانش را که قصد جانش را کرده بودند، نیز به نیروی افسون خشتی می‌سازد (۵، ۳۱۹ به بعد). فردوسی ضمن نقل افسونگری شاهان نیک، جادوگری شاهان مستبد و ساحرین همدستشان را نیز به نمایش درمی‌آورد، مثلاً: ضحاک و

افراسیاب (۱۲، ۲۳) و شاه مازندران (۱۲، ۱۲۲). بعضی از شاهان نسبتاً فرهیخته مانند سرو شاه یمن، از افسون سیاه یا جادو بهره می‌گیرند (۶، ۲۰۸ به بعد). سرو در مراسم خواستگاری پسران فریدون از دخترانش، دست به جادو می‌زند، اما سه پسر فریدون که افسون‌گری را از پدرشان آموخته‌اند، از آن به عنوان ضدّ جادو یا «افسون‌کشای» استفاده می‌کنند (۶، ۲۰۲ تا ۲۱۵). همچنین لشکریانی مثل بازور با جادوگری خویش به افراسیاب در جنگ علیه ایران کمک می‌کند (۱۳ ب، ۳۵۵ به بعد و ۳۸۴). و یا زن جادویی که به دستور شاه مازندران سعی می‌کند در هفت خوان، رستم را بفریاد (۱۲، ۴۱۵ به بعد) یا ساحره دیگری که دستیار سودابه است (۱۲ د، ۴۱۹ به بعد) و چند تن دیگر.

۲.۳. قابلیت دیگری که در کنار افسون و جادو قرار دارد، قدرت پیشگویی بعضی از شاهان، ستاره شناسان و موبدان و دانایان است که از وقایعی که در آینده اتفاق خواهد افتاد و برای سیاست مملکت حائز اهمیت است، از قبل خبر می‌دهند. شاهانی مثل کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، کیخسرو و چند تن دیگر از شاهان دیندار در مواقع بحرانی به خواست یزدان از آنچه که اتفاق خواهد افتاد و یا از آنچه که باید در چنان شرایطی انجام دهند، توسط سروش مطلع می‌شوند؛ شاهان دیگر مثل ضحاک، گرشاسپ، کی‌کاوس، گشتاسپ از طریق پیشگویان یا موبدان درباری. مبنای اصلی «پیشگویی»، اعتقاد ایرانیان به این باور است که سرنوشت و اتفاقات، توسط چرخ گردان مقدر می‌شود. این اعتقاد در زمان فردوسی هم رایج بوده و خود او نیز کم و بیش به آن اعتقاد داشته است. مثالهای آن در شاهنامه فراوانند.

با توجه به همه ضوابطی که تا به حال برای مشروعیت حکومت ذکر شد، فردوسی به صراحت سه علت اصلی را که باعث از بین رفتن هرگونه مشروعیت حکومت می‌شود، از زبان اردشیر بابکان برمی‌شمرد:

۵۷، ۲۲	سر تخت شاهان بییچد سه کار	نُخستین ز بیدادگر شهریار
۵۷۱	دگر آن که بی‌مایه را برکشد	ز مرد هنرمند برتر کند
۵۷۲	سه دیگر که با گنج خویشی کند	به دینار کوشد که بیشی کند
۵۷۳	به بخشندگی ناز و داد و خرد	دروغ ایچ تا بر تو بر نگذرد
۵۷۴	رخ پادشا تیره دارد دروغ	بداندیش هرگز نگیرد فروغ

نتیجه

فردوسی، همه شاهان دادگستری را که هدفشان رفاه، آسایش و خوشی زیردستان است، مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد و بر عکس، تمام شاهان مستبد و پیدادگر را (الف. ۲.۱.۴) محکوم می‌کند. وی حتی بعضی از شاهان دادگر را به محض آنکه به خودکامگی بگرایند، ولو برای مدتی کوتاه، به سختی نکوهش می‌کند، مثل نوذر و کی‌کاووس، گشتاسب، بهمن، یزدگرد، قباد و بعضی دیگر.

فردوسی، مرام و آیین پهلوانی و آزادگی را بسان آزادگان و پهلوانانی مانند سام، زال، رستم و اسفندیار، یا سالارانی مانند گودرز و گیو، سرمشق خود قرار داده و اغلب تکرار و تأکید دارد که هدف اصلی حکومت باید در دیندای و عدالت اجتماعی (داد و دهش) باشد، زیرا این خصوصیت موجب خشنودی مردم و نتیجتاً مقبولیت و مشروعیت و دوام حکومت می‌شود، حال هر کدام از سه نوع حکومت ذکر شده می‌خواهد مطرح بوده باشد (نک: ۱.۱.۴؛ ۳.۱.۴؛ ۳.۴). وی معیارهای مشروعیت حکومت، یعنی تعلق به بهترین و برترین‌ها، برخورداری از فرّ ایزدی، فرّ شاهی، فرّ موبدی، تملک اسباب و نمادهای شاهی، برتری سیاسی و نظامی و غیره را وقتی محق می‌داند که همگی بر پایه آموزش، خرد و دانش، فرزاندگی و دینداری کسب شده باشند. از این گذشته، فردوسی معتقد است که همه معیارهای مشروعیت حکومت را باید از نقطه نظر عملی و نتایج عینی آن برای جامعه بررسی و ارزیابی کرد و نه صرفاً از دیدگاه تئوریک یا نظری. جهان شهریاری مانند جم که صاحب فرّ ایزدی، خرد و دانش است، در عمل خطا کار می‌شود، مشروعیت حکومتش را از دست می‌دهد و فرار می‌کند.

فردوسی، نظر خود را در مورد مشروعیت حکومت، اغلب به لحنی روشن و گاهی هم به طور نمادی و استعاره بیان می‌کند، مثلاً از زبان شاپور ذوالاکتاف:

۶۳۹، ۲۹	بدان ای برادر! که بیداد شاه	پی پادشاهی ندارد نگاه
۶۴۰	به آگندن گنج یازان بود	به زفتی سر سرفرازان بود
۶۴۱	خنک شاه باداد یزدانپرست	کزو شاد باشد دل زبردست
۶۴۲	به داد و به بخشش فزونی کند	جهان را بدین رهنمونی کند

این حکیم آزاده توس، شهری که از توفان جنگ و کشتارهای خونین شهربانان ترک زبان و ترکمن در اواخر دوره سامانی بر کنار نمانده بود، این ایرانی که به عنوان یک دانشمند و شاعر دوره سامانی و غزنوی، سخن کوتاه: این شاعر قرن چهارم هجری که با

خرد و هنر و دانش و سخن خود، زبان و هویت ایران عجم را زنده کرد، همه شاهان و حکام جبار و خودکامه را، حال با هر نسبی که دارند و به هر دوره و عصری، به هر سرزمین و قومی که می‌خواهد تعلق داشته باشند، محکوم می‌کند. وی این مطلب را مکرر و این بار به زبان نمادین و زیبا چنین بیان می‌کند:

۲۲، ۵۰۴ چنان دان که بیدادگر شهریار بود شـیر دژنده در مرغزار
از میان شاهانی مانند فریدون، منوچهر، کی خسرو، اردشیر بابکان، شاپور اردشیر، بهرام گور و انوشیروان و چند تن دیگر که در روایات مربوط به دوره اساطیری و تاریخی شاهنشاهی ایران، همگی نمونه و شاهدی از یک شاه خوب و دادگسترند، فردوسی در مقابل شاهی سر فرو می‌آورد که به هنگام تعیین جانشین خود، اصل انتخاب بر مبنای صلاحیت را بر موروثی بودن حکومت ترجیح داد، در پاسخ به ظلم دو فرزند ارشدش، مهر پدري را به کنار نهاد و بر نابودی آنان صحه گذاشت، شاهی که با گرمی داشتن مبانی اخلاق دینی و اجتماعی، جامعه چند ملیتی ایران را بر پایه اصل تقسیم قدرت و جدایی دین از حکومت، در صلح و آرامش و در مبارزه خستگی ناپذیر علیه بدی هدایت کرد. سخن کوتاه: فردوسی در میان شهریارانی که بیدادگر نیستند، میش دادگسترانه و بخشنده فریدون را بر همه رُجحان داده و آن را به عنوان یک الگوی اخلاقی به همه ابنای بشر توصیه می‌کند: هر انسانی در زندگی خود باید همچون فریدون با داد و دهش باشد:

۵، ۵۳۲ فریدون فرسخ فرشته نبود زمشک و ز عنبر سرشته نبود
۵۳۳ به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن، فریدون تویی

پی‌نوشت‌ها

۱. در این مقاله، لفظ «مشروعیت» که در مورد حکومت‌های قبل از اسلام به کار برده‌ام، به عنوان معادل برای مفهوم legitimacy یا legitimation مد نظر است. البته می‌توان از واژه‌های دیگری مانند «قانونیت»، «حقانیت» و یا از واژه «سزاواری» که فردوسی به کار برده، نیز بهره گرفت؛ به هر حال، لفظ «مشروعیت» به معنی اولیه آن که در مقابل مشروعیت مطرح شده بود، منظور من نیست، بلکه معنی امروزی که در بحث‌های سیاسی به عنوان معادل legitimacy رایج است.

۲. در مورد شماره کتابها و بیت شماری داستانهای شاهنامه از شماره‌گذاری فریتس ولف (X - ۷: ۱۹۳۵) و بیت شماری ژول مول (۱۸۳۸ - ۱۸۷۸م) تبعیت کرده‌ام. ابیات نقل شده را از متن فارسی ژول مول آورده‌ام بجز در مواردی که

- همانجا اشاره شده و از چاپ انتقادی جلال خالقی مطلق (۱۹۸۸-۱۹۹۷ م) است.
۳. از میان مطالعاتی که به طور جنبی به این موضوع توجه داشته‌اند، چند عنوان انتخاب و در کتابشناسی ذکر شده است.
۴. خالقی مطلق برای کتاب کیومرث، به حق عنوان کوتاه‌تر را برگزیده است: «پادشاهی گیومرث سی سال بود». عنوان عمدتاً عربی که مول آورده، یعنی: «پادشاهی کیومرث اول ملوک عجم سی سال بود». گمراه کننده است و نمی‌تواند از فردوسی بوده باشد.
۵. Ahn: 1992: 278 ff. در مورد ساختار دوگانه جهان، نک: رستگار (۱۹۹۰: ص ۱۳۸ به بعد و ۱۴۲ به بعد).
۶. هر چند در کتاب ۲، بیت چهارم، سخن از «هفت کشور» به میان آمده و در کتاب ۴ (ابیات ۸۶ به بعد و ۱۳۹ به بعد) در کنار پادشاهی جم، از سرزمین مرداس پدر ضحاک تازی و نیز از کشور هند نامبرده شده است. اما این فریدون است (کتاب ۶) که برای اولین بار، جهان را به سه بخش تقسیم و هر بخشی را به یکی از سه پسرش واگذار کرده و خود در رأس حکومت جهانی باقی می‌ماند (۶، ۲۸۹ به بعد).
۷. در متن مول «از روزگار آن بیاد» آمده است که در اینجا ضبط خالقی مطلق را آوردم: «آن روزگاران بیاد».
۸. مول «یک بیک از پدر» آورده، اما اینجا طبق متن خالقی مطلق نقل شده است.
۹. در متن مول «پایه» آمده است: خالقی مطلق، ضبط «مایه» را بهتر دانسته است.
۱۰. این بیت در چاپ خالقی مطلق نیست.
۱۱. خالقی مطلق، همه جا ضبط «گیومرث» را ترجیح داده است.
۱۲. با توجه به نقش سیاسی موبدان در امور کشوری به ویژه در دربار شاهان ساسانی، ایجاب می‌کند که این قشر به طور جداگانه و مشروح مورد بررسی واقع شود. که اینجا بیش از این مقدور نیست و باید بررسی مفصل را به بعد موکول کنم.
۱۳. فریتس ولف در کتاب ماندگارش: فرهنگ شاهنامه فردوسی (۱۹۳۵: ص ۱۱) تحت شاخص‌های «آزاده / آزادگان» شماره کتاب و ابیاتی که در آنها به این قشر و نقش آن اشاره شده، مشخص نموده است. البته نقش سیاسی آزادگان در امور کشوری از اهمیت بسیاری برخوردار است و بایستی مشروحاً مورد بررسی واقع شود، که اینجا مجال آن نیست و بررسی مفصل در این باب را نیز باید به بعد موکول کنم (نک: پانویس ۱۲).
۱۴. مول «پراگنده‌ای» آورده. در چاپ خالقی مطلق «بیاننده‌ای» آمده. ولی وی، سه بیت آخر را در پانویس ذکر کرده است.
۱۵. مقایسه شود با ۴۲، ۱۶۴۵ به بعد.
۱۶. Ahn 1992: 194 ff.; vgl. 20 ff. این نوع حکومت در مطالعاتی که انجام شده، من جمله توسط گ. آن، «پادشاهی خداوند» نامیده شده است.
۱۷. مثلاً پیشگوی ضحاک به نام زیرک (۵، ۹۱) و نیز دو خوالگیر او، ارمانل و گرمائل (۵، ۱۶ به بعد؛ ۱۹۷، ۵ تا ۲۴۹). در مورد افراسیاب، پیران و بیش از همه، اغریث نیک اندیش است که سعی در اصلاح برادرش افراسیاب دارد.
۱۸. ضحاک از نظر نظامی شکست‌ناپذیر است، ولی سرانجام توسط فریدون به یاری یزدان کشته و در دماوند مدفون می‌شود. افراسیاب با دیوان هم پیمان و جادوگر است؛ او نیز شکست‌ناپذیر است (۱۳، ۱۱۹۱ به بعد، ۱۲۷۹ به بعد؛ مقایسه شود ۱۲۱۷ به بعد و ۱۲۴۳ به بعد). ولی به دست کی‌خسرو که یزدان و هوم پرهیزکار را در کنار دارد (۱۳، ۱۲۹۲ به بعد، ۱۳۳۱ به بعد، ۲۲۶۶ به بعد، ۲۴۲۴ به بعد)، مقهور می‌گردد (۱۳، ۱۱۲۰ به بعد و ۲۳۸۰ به بعد). به همین ترتیب اسفندیار هم موفق می‌شود ارجاسپ را که از نظر نظامی بسیار قدرتمند است، در دژش فریفته و به قتل

برساند (کتاب ۱۵).

19. Mayrhofer 1979: I/94 Nr. 365 & II/28, Nr. 57.; Ahn: 1992 ff.; Lommel 1927: 169 ff.

۲۰. در بخش اساطیری، شاهزادگانی که از نسل تهمورث هستند، به ویژه از تیره تهمورث - جم یا تهمورث - آبتین - فریدون، از مقام بالاتری برخوردارند تا شاهزادگانی که نسب شاهی آنان از وجه کمتری برخوردار است، مثل لهراسب که نسب شاهی وی توسط گودرزبان زیر سؤال برده می‌شود، و یا بهرام‌گور که پدرش شاه، ولی بزه‌کار است، و نیز در بخش تاریخی، مثل بهرام چوبینه که نسب خود را به گرگین میلاد می‌رساند (۳۵۵، ۴۳ - ۳۹۱ و ۴۲، ۱۶۰۴ تا ۱۶۶۶). نک: داستان طلحند و گو (۴۱، ۲۸۸۹ تا ۳۳۸۹). فردوسی ضمن نقل نمونه‌هایی از حکومت پادشاهی در هند، استدلال‌های مربوط به مشروعیت حکومت بر پایه اصل موروثی بودن پادشاهی و مشکلات آن را مشروحاً نقل می‌کند.

Ehlers 2001: 16 ff.۲۱. یورگن اهلرز در کتاب خود بر اساس روایت شاهنامه اهمیت این نمادها و اسباب شاهی را بر مثال مهر طلائی و نگین شاهی و امثالهم مشروحاً توضیح داده است، به ویژه آیین‌نامه نویسی و نقش دبیران و نامه رسانان درباری را.

22. Ahn 1992: 194 ff.; vgl. 20 ff.

۲۳. نک: ولف ۱۹۳۵: ۲۳۷ تحت شاخص «تخت»، شماره ۱۵ و ۶۸۴ تحت شاخص «گاه»، شماره ۱۷.

۲۴. واژه «موبد» برای اولین بار در کتاب سوم (تهمورث) به چشم می‌خورد، ولی موبدان اینطور که در بیت سوم آمده، جزئی از لشکر هستند و هنوز تشکیلات مذهبی خود را ندارند. جالب اینکه ضحاک اهریمنی نیز از موبدان بی‌نیاز نیست و هر از گاهی به آنان روی می‌آورد تا مثلاً خواب او را تعبیر کنند.

۲۵. جم (۴، ۶ به بعد)، فریدون (۶، ۹ و ۳۴ به بعد)، منوچهر (۷، ۹ به بعد، ۱۶ تا ۳۰)، اردشیر بابکان (۲۲، ۲۹۹ به بعد، ۴۴۰ به بعد، ۴۴۵ و ۴۵۶ به بعد، ۵۵۹ به بعد).

26. → Bayat - Sarmadi 1970: 53 ff., 154 ff., 168 ff., 178 ff.; → Knauth / Nadjmabadi 1975: 93 - 119.

27. → Bayat - Sarmadi 1970 & Knauth / Nadjmabadi 1975.

۲۸. مثلاً کتابهای ۲ و ۴؛ مقایسه شود با ۵، ۱ به بعد و ۴۸۹ به بعد؛ ۶، ۱ به بعد؛ ۳۳ به بعد؛ ۷، ۱ تا ۲۵؛ ۱۳ تا ۱۵؛ ۱۷ تا ۲۰؛ ۲۲ تا ۳۳؛ ۳۵ تا ۳۹ و غیره.

Literatur - und Abkürzungsverzeichnis

1. Primärliteratur: *Šāhnāme* - Ausgaben

Bertel's et al. (Hrsg) 1963 - 1971:

Firdousi: *Šāhnāme*, Kričičeskij tekst. Tom I-IX. Pod redakcij E.Ė. Bertel'sa [et al.]. (Pamjatniki literatury narodov Vostoka. Teksty. Bol'saja serija II). Moskva 1960 - 1971.

Khaleghi - Motlagh (ed.) 1988 - 1997:

Abu'l - Qasem Ferdowsi: *The Shahnameh* (The Book of Kings), ed. by

Djalal Khaleghi - Motlagh, 5 vol., Costa Mesa, California and New York.
Vol. 1, 1988. Vol. 2, 1990. Vol. 3, 1992. Vol. 4, 1994. Vol. 5, 1997.

Macan (Hrsg.) 1829:

Macan, Turner: *The Shahname*. 4 vol., Calcutta 1829.

Mohl (Hrsg.) 1838 - 1878:

Mohl, Jules: *Le Livre des Rois*. 7 vol., Paris 1838 - 1878.

Vullers (Hrsg.) 1877 - 1884:

Vullers, Joannes Augustus: *Firdusii Liber Regum qui inscribitur Schahname*.
Lugduni Batavorum. Tomus primus MDCCCLXXVII. Tomus secundus
MDCCCLXXIX. Tomus tertius, MDCCCLXXXIV.

2. Sekundärliteratur

Ahn 1992:

Ahn, Gregor: *Religiöse Herrscherlegitimation im achämenidischen Iran: Die Voraussetzungen und die Struktur ihrer Argumentation*. Acta Iranica 31, Leiden 1992.

Bayat - Sarmadi 1970:

Bayat - Sarmadi, Dariusch: *Erziehung und Bildung im Schahname von Firdousi. Eine Studie zur Geschichte der Erziehung im alten Iran*. Islamkundliche Untersuchungen 4, Freiburg 1970.

Bosworth 1973:

Bosworth, C. E.: "The Heritage of Rulership in early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connections with the past". Iran XI, 1973, 51 - 62.

Ehlers 2000:

Ehlers, Jürgen: *Mit goldenem Siegel. Über Briefe, Schreiber und Boten im Šāhnāme*. Beiträge zur Iranistik 19, Wiesbaden 2000.

EncIr:

Encyclopaedia Iranica. Ed. by Ehsan Yarshater. Vol. IX [Ethé Fish], New York 1999.

Knauth/ Nadjmabadi 1975:

Knauth, Wolfgang / Nadjmabadi, Sejjoddin: *Altiranisches Fürstenideal von Xenophon bis Firdāusi: nach den einheimischen Quellen dargestellt*. Wiesbaden - Stuttgart 1995.

Lommel 1927:

Lommel, Herman: *Die Yäst's des Avesta*. Quellen der Religionsgeschichte 15: Gruppe 6, Iran. Göttingen - Leipzig 1927.

Mayrhofer 1979:

Mayrhofer, Manfred: *Iranisches Personennamenbuch*. Band 1: *Die altiranischen Namen*. Faszikel 1: *Die avestischen Namen*. Faszikel 2: *Die altpersischen Namen*. Faszikel 3: *Indices*. Sonderpublikation der Iranischen Kommission. Wien 1979.

Montesquieu 1751:

Montesquieu, Charles Lois de Secondat: *L'Esprit des Lois*. Paris 1751 - Engl. Ausg.: *The spirit of the laws*. Transl. and ed. by Anne M. Cohler. Cambridge [u.a.] 1989.

Rastegar 1989:

Rastegar, Nosratollah: "Das heroische Naturbild in Firdausis Šāhnāme". In: Scholz, Bernhard (Hrsg.): *Der orientalische Mensch und seine Beziehung zur Umwelt*. Beiträge zum 2. Grazer Morgenländischen Symposium (2 - 5. März 1989). Graz 1989, 137 - 147.

Schmitt 1977:

Schmitt, Rüdiger: "Königtum im Alten Iran". *Saeculum* 28, 1977, 384 - 395.

Shahbazi 1980:

Shahbazi, A. Shapur: "An Achaemenid Symbol II. Farnah '(God given) Fortune' symbolized". *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, N.F. 13 (1980), 119 - 147.

Shahbazi 1983:

Shahbazi, A. Shapur: "Darius' 'haft kišvar". In: Koch, Heidemarie / Mackenzie, David Neil (Hrsg.): *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben*. *Archäologische Mitteilungen aus Iran*. Erg - Bd. 10. Berlin 1983, 239 - 246.

Sundermann 1963:

Sundermann, Werner: *Die sasanidische Herrschaftslegitimation und ihre Bedingungen*. Diss., Universität Berlin. Berlin 1963.

Wolff 1935:

Wolff, Fritz: *Glossar zu Firdosis Schahname* [mit Supplementband: Verskonkordanz]. Berlin 1935. [Reprogr. Nachdruck Hildesheim 1965].